

## جنبش سرنگونی و زندانیان سیاسی

سازمانده کمونیست :

-بخش قابل توجهی از فعالین سیاسی با گرایشات مختلف در زندانها بسر می‌برند، وضعیت کنونی زندانیان سیاسی در حال حاضر چگونه است؟ آمارى در دست هست؟ وضعیتشان را كسى مى‌داند؟ به نسبت سابق چه فرقهایی کرده است؟

نسرین پرواز :

-آمارى از زندانیان سیاسی در دست نیست و یا من خبر ندارم. در آن دوران که من زندان بودم و زندانها پر بود و رژیم هر روز اعدام می‌کرد مدعی بود که زندانی سیاسی ندارد. همانطور که رژیم شاه زندانیان سیاسی را خرابکار می‌نامید و مدعی بود که زندانی سیاسی ندارد. این رژیم هم همه زندانیان سیاسی را جاسوس و تروریست می‌نامید. حالا زندان بخشی از زندگی روزمره بخش وسیعی از مردم است. و این در حالی است که مردم با مبارزاتشان رژیم را عقب نشانده‌اند و رژیم دیگر قادر نیست فعالان سیاسی را به راحتی سابق دستگیر و اعدام کند. البته کلا شرایط ایران تغییر کرده است و مبارزه به شکل سابق یعنی آن دوران که ما فعالیت داشتیم و دستگیر شدیم، نیست .

همانطور که در سراسر جامعه خیلی چیزها نسبت به ده یا بیست سال پیش تغییر کرده، وضعیت زندانها و زندانیان سیاسی نیز تغییر کرده است. تغییرات و تفاوت وضعیت زندان و زندانی امروز را نسبت به دورانی که من در زندان بودم را نمی‌توان تجریدی و جدا از بستر جامعه بررسی کرد .

در دورانی که من در زندان بودم یعنی ۶۱ تا ۶۹ همه جناحهای رژیم مشغول یک کار بودند و آنهم کشتار وسیع بود. ابتدا زندانیان سیاسی بازمانده از دوران رژیم شاه دستگیر و اعدام شدند. بعد از آن، خیل عظیم جوانانی که بواسطه شرایط انقلابی به خیابانها آمده بودند اگر اعدام نشدند با ضربات شلاق به خانه‌هایشان رانده شدند. رژیم توانست جریانات سیاسی را که در دوران شکوفایی مبارزات مردم شکل گرفته بودند، از هم بپاشاند. تعرض رژیم تنها به مسائل سیاسی نبود، زندگی شخصی مردم زیر لگد پاسداران قرار گرفت. برای یک دوران طولانی مبارزات مخفی شد ولی دوباره شرایط متفاوت شد. امروزه مردم علنا اسلام و رژیم اسلامی را مسخره می‌کنند و رژیم نمی‌تواند این میلیونها انسان را دستگیر کند. ولی

همچنان هر ساله هزاران، هزار نفر دستگیر و آزاد می‌شوند تا رژیم از سرنگونی مصون بماند. از بین این هزاران دستگیری تعدادی اعدام و تعدادی شکنجه جسمی و روانی می‌شوند .

همچنان مثل دورانهای گذشته اعتراف‌گیری یعنی فشار برای توبه وجود دارد . توبه‌نامه‌هایی در نماز جمعه و سطح خیابانهای بعضی از شهرها مثل قم پخش می‌شود. با شکنجه و یا وعده آزادی فرد را پای مصاحبه تلویزیونی می‌آورند تا از فعالیت سیاسی‌اش و یا گفتار ضد رژیم‌اش توبه کند. با این تفاوت که در گذشته همه مصاحبه‌ها در زندان گرفته می‌شد. حالا از آنجا که همه می‌دانند مصاحبه زندانی بخاطر فشار و شکنجه است، زندانی را مجبور می‌کنند بعد از آزادی از زندان مصاحبه کند. زندانی "آزاد" شده بخاطر عدم دستگیری و شکنجه دوباره شرط مصاحبه را قبل از آزادیش می‌پذیرد .

شکنجه‌های سابق مثل شکستن دست و پا و بینی و شلاق‌زدن و ... همچنان استفاده می‌شوند. شکنجه‌هایی هم استفاده می‌شوند که یا جدیدند و یا اگر بکار برده می‌شدند من نشنیده بودم. مثل قرار دادن زندانی شکنجه شده در هوای سرد و ریختن آب سرد بر بدن لخت آنها. بعد بردن آنها به اتاق گرم بازجویی و تکرار این کار تا حدی که زندانی دچار شوک عصبی و قلبی شود! مثل همان زمانها هنوز زندانی زیر شکنجه جان می‌دهد، از این نظر پرونده زهرا کاظمی را همه به یاد دارند .

توطئه‌هایی مثل گذاشتن پنهانی مدارک جرم در خانه افراد و پیدا کردن آنها بعد از بازرسی و دستگیری آنها همچنان ادامه دارد. استفاده از روزنامه‌ها برای متهم کردن افراد و دروغ‌پراکنی علیه آنها ادامه دارد. مثل سالهای اولیه که رژیم طرفدارانش مثل توده‌ای‌ها و اکثریتی‌ها را دستگیر می‌کرد، حالا هم افراد جریاناتی در حاشیه خود را دستگیر و شکنجه می‌کنند. علیرغم اینکه در زندان به چه کسی چه برخوردی می‌شود، از همه جالبتر این است که اتهامات همه دستگیرشدگان مثل سابق عبارتند از :

۱. اقدام علیه امنیت ملی .

۲. جاسوسی .

۳. تهیه و توزیع عکس‌های اهانت‌آمیز و سی‌دی‌های مستهجن از امام و مسئولین بلندپایه نظام .

۴. داشتن سی‌دی حاوی اطلاعات محرمانه از انرژی هسته‌ای .

۵. تبلیغ علیه نظام .

یکی از علایق رژیم در آن سالهای اولیه این بود که زندانیان را وادار به اعتراف به روابط جنسی خارج از ازدواج کند و این کار همچنان ادامه دارد. حالا وقتی هم حوزه‌ای سابقشان را دستگیر می‌کنند از او هم می‌خواهند که اعتراف کند که با دیگران رابطه جنسی داشته و شاهد رابطه جنسی خارج از ازدواج بین دیگران بوده است!

تنوع افراد دستگیر شده در حال حاضر نشان دهنده شرایط متفاوت اجتماعی حالا با گذشته است. حالا به جز ارادل و اوباش امروز رژیم همه مردم مخالف رژیم هستند، برای همین از همه طیفها دستگیر می‌شوند.

سازمانده کمونیست :

-مبارزه برای آزادی زندانی سیاسی امروز در فضای اعتراض عمومی باز هم می‌تواند به یک محور مهم مبارزه تبدیل شود، چطور فکر می‌کنید؟

نسرین پرواز :

-کاملاً درست است. مبارزه برای آزادی زندانی سیاسی و یا ممنوعیت حکم اعدام از هر نوع آن می‌تواند محور یک مبارزه وسیع باشد. ولی متأسفانه این نوع مبارزات بطور پراکنده صورت می‌گیرند. مثلاً ببینید هر از چند گاهی مبارزاتی حول لغو حکم اعدام و یا سنگسار بعضی از شخصیتها صورت می‌گیرد و در بیشتر اوقات این کمپین‌ها توانسته‌اند آن احکام اعدام و یا سنگسار را متوقف کنند. نمی‌گویم این کارها بد است، خیلی هم خوب است. ولی این مبارزات تک موردی هستند. یعنی در بطن یک کمپین بین‌المللی بر علیه جنایات رژیم ایران نیستند. چرا ما نباید یک مبارزه جهانی علیه خشونت‌های اسلامی و یا جنایات دولتی براه بیندازیم؟ به جای یک کمپین برای نجات جان یک انسان می‌توانیم کمپینی برای ممنوعیت هر نوع حکم مرگ از طرف رژیم اسلامی به راه اندازیم که شامل ممنوعیت هر نوع جنایت یعنی از اعدام و سنگسار گرفته تا قطع دست و چشم درآوردن توسط جمهوری اسلامی باشد. یک کمپین مداوم که این هفته لیلا را از اعدام نجات می‌دهد، هفته دیگر ژیل را از زندان آزاد می‌کند و همینطور ادامه دارد خیلی موثرتر خواهد بود. چنان کمپین ثابتی که سعی کند پرونده‌ای علیه جنایات رژیم به دنیا ارائه دهد و از همه جریان‌های پیشرو و مدافعان حقوق بشر بخواهد که جمهوری اسلامی را محکوم کنند، می‌تواند امکانی باشد که مردم در ایران بتوانند در صورت دستگیری نزدیکان و یا دوستان و یا هر کسی که می‌شنوند به آن رجوع کنند و کمک بخواهند.

چنین کمپینی باید نام تمامی قربانیان تا کنونی این رژیم را و آنهایی را که قرار است اعدام و یا سنگسار شوند، همینطور نام همه زندانیان سیاسی را به همراه میزان حکمشان، به همراه آنهایی که قصاص شده‌اند و یا قرار است قصاص شوند را بعنوان سند جنایات این رژیم ثبت کند و برای یک بار هم شده به دنیا عرضه کند. متأسفانه هنوز سایتی بین‌المللی که تمام جنایات تا کنونی رژیم در آن ثبت شده باشد وجود ندارد .

شاید بد نباشد در اینجا یک خاطره‌ای را برایتان تعریف کنم تا ارتباط تنگاتنگی که می‌تواند بین مبارزه مردم در داخل و خارج از کشور باشد را بیشتر نشان دهم. چند سال پیش وقتی که جنبش وسیعی برای آزادی محمود صالحی از زندان در خارج از کشور به راه افتاد، یکی از دوستانم که فعال جنبش کارگری بود از ایران زنگ زد و گفت: حالا با خیال راحتتر فعالیت می‌کنم، خیالم راحت‌تر است که اگر دستگیر شوم تعدادی دنبال آزادی‌م را خواهند گرفت و نمی‌گذارند در زندان بپوسم !

متأسفانه اپوزیسیون خارج از کشور هم در رابطه با زندانیان سیاسی بیشتر از آنکه سعی کند کمپینهایی در دفاع از آنها به راه بیندازد بیشتر نقش پخش اخبار آنرا به عهده دارد. اینکه زندانیان در اعتصاب هستند و یا فلان اتفاق افتاده و غیره. آنها سعی نمی‌کنند نقش فعالی در رابطه با زندانیان سیاسی بطور کلی داشته باشند و در وضعیت آنها دخالت نکنند. البته برای آزادی شخصیت‌هایی و یا در اعتراض به دستگیری شخصیت‌هایی فعالیت‌هایی کرده‌اند و جالب این است که در اکثر اوقات نتیجه مثبتی هم داشته است. متأسفانه این فعالیتها هم بطور موردی بوده است و تنها توانسته به تعداد کمی کمک کند. هرچند همین واقعیت نشان می‌دهد که ما که در خارج هستیم نباید زندانیان را فراموش کنیم و با فعالیت خود می‌توانیم در شرایط آنها و حتی آزادی آنها موثر باشیم. شاید اینجا لازم باشد به این نکته اشاره کنم که در سال ۶۹ که رژیم شروع به آزادی بدون قید و شرط زندانیان سیاسی کرد و تعدادی از آنهایی را که در دهه ۶۰ دستگیر کرده بود، آزاد کرد از پس فشارهای بین‌المللی بود. در آن سال گالین دوپول در راس یک هیئت حقوق بشر چند بار به ایران سفر کرد و از اوین بازدید به عمل آورد. تعدادی از زندانیانی که سالها در زندان بودند در همان زمان آزاد شدند، من هم در بین آنها بودم .

سازمانده کمونیست :

-بیست و پنج سال تلاش رژیم برای به شکست کشاندن فعالین سابق و منجر کردن آنها از خودشان و از سیاستی که داشته‌اند در جریان بوده است، در رابطه با زندانیان سابق چه اندازه رژیم موفق به این کار شده است؟

نسرین پرواز :

-برای پاسخ به این سوال من مجبورم تا حدی ضرورت زندان را برای رژیم و مسائل دیگری که بعد از زندان در رابطه با زندانی سابق موثر هستند، توضیح دهم. زندان برای ساکت کردن آدم معترض و کلا ساکت کردن جامعه است. اینها انسانهای معترضی بودند که رژیم آنها را دستگیر کرد تا با زندان و یا اعدام ساکتشان کند .

این خاصیت زندان است. بخاطر فشار روانی مداوم در طی سالیان متمادی در زندان و عدم برخورداری از شرایط مناسبی که به فرد کمک کند تا آن فشار روانی را درمان کند، خیلی‌ها همچنان خسته‌اند. بخش‌های خستگی مفرطی دارند که ممکن است هرگز از آن خلاص نشوند! خستگی‌ای که با هیچ خواب و استراحتی رفع نمی‌شود. این بخش که دسترسی به درمان زخمهای روانی خود ندارد و بعضاً نگاهش چنین نیست که مشکلات روحی را می‌توان درمان کرد، خودش را لنگان لنگان می‌کشد. و این در حالی است که مشکلات روزمره و خستگی‌های روزمره به خستگی مفرط سالهای قبل افزوده می‌شود .

زندان تنها برای تنبیه نیست. هدف اصلی زندان کنترل است، کنترل فرد. بخصوص زندانهای جمهوری اسلامی که زندانهای ایدئولوژیک هستند. مثلا من یادم هست که از صبح تا شب رادیو یا ضبط از بلندگوی بند پخش می‌شد. روزه و زوزه مداوم مذهبی از صبح تا شب در گوش آدم مانع از فکر کردن زندانی می‌شود. در واقع ذهن زندانی را به این وسیله کنترل می‌کردند. فرار از آن صدای بلند آسان نبود. تمرکز روی مسئله‌ای دیگر آسان نبود. تلاش برای نشنیدن و حرف زدن با زندانی دیگر در مورد مسائل دیگر آسان نبود .

هدف جمهوری اسلامی تنها کنترل ذهن نبود. کنترل رفتار زندانی نیز هدف بود. کنترل رفتار زندانی بوسیله قوانینی بود که مدام یکی بعد از دیگری طرح می‌کرد و به اجرا می‌گذاشت. قوانینی که بخش‌ها اگر زندانی آنها اجرا نمی‌کرد آنقدر شکنجه می‌شد تا حاضر شود به آن گردن نهد. در اینجا به این مسئله که درک زندانیان در رابطه با این قوانین و فشارهای روزمره رژیم چه بود و چگونه به آن برخورد می‌کردند، نمی‌پردازم. در کتاب "زیر بوته لاله‌عباسی" تا حدودی عکس‌العمل زندانیان را به این گونه فشارهای رژیم تصویر کرده‌ام .

این قوانینی که گاهی مثل بازی احمقانه‌ای از طرف رژیم خودش را به نمایش می‌گذاشت برای کنترل زندانیان بود. قوانینی مثل اجباری شدن چادر مشکی به وقت خارج شدن از در بند و یا در مقاطعی سر کردن روسری در موقع رفتن به هواخوری و غیره. قوانینی که بخش‌ها یک روز اجرایشان از طرف زندانیان اجباری بود و روز دیگر عدم اجرایشان نادیده انگاشته می‌شد. قوانینی که شبیه نمایش و یا تاتر بازی قدرت بود و برای کنترل زندانی از آنها استفاده می‌شد .

کنترل زندانی به این شکل است که قدمی خارج از قوانین تعیین شده بر ندارد. قوانینی که در خارج از زندان نیز فراوانند، تنها شکل‌شان متفاوت است و زندانی سابق، زندانی "آزاد" شده در جامعه نیز دست به قانون شکنی نمی‌زند. کنترل درون زندان، در خارج از زندان ادامه پیدا می‌کند و این آن ضرورت زندان است. برگزیدن دوباره آن شخصیت مبارز قبل از زندان، قانون شکنی‌ای است که نیاز به ذوب یخ کنترل دارد. کنترلی که درون زندانی را فتح کرده و شاید تنها راه آب شدن آن شرایط انقلابی‌ای مثل سال ۵۷ باشد!

هدف از کنترل زندانی تبدیل او به انسانی بی‌تفاوت و سر به‌زیر است. هدف رژیم تبدیل آنها به انسانهایی بود که خطری برای رژیم نداشته باشند. در واقع هدف زندان تغییر فرد مبارز به فردی بی‌تفاوت و دنباله‌رو است. زندان برای این است که فرد را تغییر دهد. زندان باعث می‌شود که فرد دست از مبارزه بکشد و بخشا فکر کند که مبارزه یعنی بدبختی. و این یکی از خصوصیات شکست خوردگان است که نقطه شروع بدبختی خود را تاریخ سیاسی شدن و دست به مبارزه زدن خود می‌دانند. و این ذهنیتی است که زندان و کلا سرکوب انقلاب در آنها کاشته است.

حالا سالها پس از آن وقایع وقتی به آن دوران نگاه می‌کنم و پراتیک بخشی از آن زندانیان سابق را نگاه می‌کنم، متأسفانه سایه آن کنترل را هنوز بر سر زندگی و شخصیت آنها می‌بینم. پانزده یا بیست سال از آزادی زندانیان سالهای ۶۰ گذشته است ولی این خیل عظیم انگار هنوز در زندان به سر می‌برند. همان ناراحتی‌های روحی و جسمی را با خود حمل می‌کنند. ذهنشان هنوز زندانی است، احساساتشان هنوز آزاد نشده است. ذهنشان هنوز تحت کنترل است، کنترل همان ملاک‌ها و معیارهای دوران زندان، که رژیم و زندان نقش تعیین کننده‌ای در شکل‌گیری آن داشته است!

در اینجا باید خاطرنشان سازم که من در این رابطه یعنی در زندانی بودن زندانی سابق، او را به هیچ وجه سرزنش نمی‌کنم و او را مقصر نمی‌دانم. با نشان دادن واقعیت زندانی سابق که هنوز در زندان است، می‌خواهم نقش زندان را نشان دهم. در واقع با دیدن اینکه چه انسانهایی نه تنها سالهای مفیدی را در زندان گذراندند بلکه زندگی‌شان تباه شد، می‌توان ضرورت زندان را برای رژیمهای استبدادی درک کرد و علیه آن مبارزه کرد. در عین حال که تنها با درک شرایط واقعی زندانی سابق که گویی زندان را با خود حمل می‌کند، جامعه قادر خواهد بود به این بخش از انسانهایی که در مبارزه برای یک زندگی بهتر اسیر و زخمی شده‌اند کمک کند. و در واقع اکثر زندانیان سابق زخمی‌هایی هستند که درمان نشده‌اند. جامعه از درک و درمان آنها عاجز است!

سازمانده کمونیست :

-به نظر شما چه بخشی از زندانیان سابق (چه آنها که در خارجند و چه آنها که در داخلند) توانسته‌اند خود را در رابطه با جنبش برای سرنگونی جمهوری اسلامی و هر آرمان دیگری داشته‌اند نگاه دارند؟ آیا تجمعی، کانونی، شبکه‌ای از روابط وجود دارد؟

نسرین پرواز :

-خیلی از زندانیان سابق در دوران زندان روحیه خود را حفظ کردند و رژیم نتوانست آنها را بشکند. ولی متأسفانه شمار کمی از آنها با جنبش برای سرنگونی جمهوری اسلامی همراه شدند، منظورم همراهی عملی است، وگرنه احساساً آنها تا مغز استخوانشان از جمهوری اسلامی متنفر هستند. این مسئله یعنی عدم همراهی عملی با جنبش سرنگونی علل متفاوتی دارد که من سعی می‌کنم بخشهایی از این دلایل را در اینجا باز کنم. ولی قبل از آن لازم می‌دانم به این واقعیت اشاره کنم که از آن جنبش عظیمی که در سال ۵۷ به خیابان آمد و با قدرت‌گیری جمهوری اسلامی فعالانه در سرنگونی این رژیم کوشید، بخش کمی فعال مانده است. منظورم این است که من زندانیان آزاد شده را از این خیل عظیم جدا نمی‌کنم. هرچند شاید تجربه‌هایشان کمی متفاوت باشد ولی ایران کلاً یک زندان بود و هست و در نتیجه هر کسی که در ایران زندگی کرد مورد آزار و اذیت قرار گرفت. به زبانی دیگر تأثیر سرکوب انقلاب را نه تنها روی زندانی سابق بلکه روی همه مردم ایران و بخصوص آنهاییکه قبلاً فعال سیاسی بودند می‌توان دید. به هر حال این تنها زندانیان نبودند که کنترل شدند. سرکوب در سراسر ایران برای کنترل بود. و این نداشتن اختیار که آنها در خیلی از رفتار مردم می‌شود دید تأثیرات زیادی روی مردم گذاشته است! و این سوال که چه بخشی از زندانیان سابق هنوز در جنبش سرنگونی رژیم فعالند را شاید بهتر است در بستر وسیعتری پاسخ داد و آنهم بررسی وضعیت آن نسل و یا نسل‌هایی است که انقلابشان شکست خورد !

شرایط اجتماعی تغییر کرده است. نسلی که امروز در ایران با رژیم مبارزه می‌کند عمدتاً نسلی است که در دوران همین رژیم دنیا آمده است و یا خاطره‌ای از دوران شاه ندارد. نسل قبلی که درگیر براندازی دیکتاتوری شاه بود و انقلاب را از دستش ربودند که چپ نزنند، شرایط بقای سیاسی‌اش را از دست داده است. این نسل چه زندان رفته‌اش و چه فراری‌اش و چه آنکه در ایران مخفی شد و یا سالها با نامی دیگر زندگی کرد، کلاً بخاطر شرایط اجتماعی‌اش یعنی دسترسی نداشتن به ایده‌های سیاسی جدید و کلاً نداشتن آزادی سیاسی تبادل نظر با همان چهارچوبهای فکری ۲۵ سال پیش ماند. اکثر جریان‌ات آن دوره به دلایل مختلف از هم پاشیدند و یا از نظر فکری و تشکیلاتی تغییر کردند. صدها هزار نفری که با چریک و پیکار و

رزمندگان و دیگر جریانات بودند چه شدند؟ حالا فعال کدام جنبش‌اند؟ خود جامعه متفاوت از آن نسل و معیارهایش تغییر کرد. آن نسل با این جامعه بیگانه است. آن نسل به خاطر سرکوبی که شد و به خاطر مشکلاتی که در ایران و یا در خارج از ایران با آن روبرو شد، دور از تعمق و مطالعه آزاد بی‌دغدغه، درجا زد. در بین آن نسل شاید زندانی سابق که انرژی زیادی در زندان از دست داده است دچار رکود بیشتری باشد، ولی تفاوت فاحشی نیز به چشم نمی‌خورد. آن نسل نتوانست از سنت ناسیونالیستی‌اش بکند و بخشی از آن همانطور که در جنگ ایران و عراق پشت جبهه رژیم اسلامی قرار گرفت، در سالهای اخیر پشت خاتمی قرار گرفت و حالا هم در قطار رفاندوم نشسته است .

مسئله این است که سرکوب سالهای ۵۹ و ۶۰ اجازه نداد چپ پروسه رشدش را در ایران طی کند وگرنه جنبش کمونیستی که بخشا تجزیه شد، کاملا پلاریزه می‌شد. در واقعیت هم می‌بینیم که آن بخش از نسل قبلی که امروز فعالیت کمونیستی دارد و زیر پرچم ناسیونالیست قرار نگرفته است و به مذهب آوانس نمی‌دهد، عمدتا همان طیفی است که در آن زمان تحت تاثیر اتحاد مبارزان کمونیست و منصور حکمت قرار گرفت. طیف اصلی آن نسل اگر فعالیت دارد، جذب جنبش ناسیونالیستی و راست شده است، چه زندان رفته‌اش و چه زندان نرفته‌اش. بخاطر اینکه شرایط تاریخی رشدش را از دست داد و امروز هم با همان نگاه بیست و پنج سال پیش وقایع را بررسی می‌کند. همان نگاهی که یک بار شکست خورد! برای همین موضع‌گیری‌هایش هم مثل همان زمان راست است. به هر حال نسل قبلی از طیفهای متفاوتی تشکیل شده که در حال حاضر هر یک مشخصات متفاوتی دارند. جدا از شرایط مادی و اینکه بخش عمده‌ای از آن نسل را با سرکوب ساکت کرده‌اند، دلایل دیگری نیز برای بی‌عملی و یا فعال جبهه راست شدن آن نسل وجود دارد که من در اینجا بطور خلاصه به آنها اشاره می‌کنم .

۱ - درک آن نسل از مبارزه و فعالیت سیاسی در جامعه طوری است که فعالیت سیاسی را وقتی به مردم می‌رسد جنبشی نمی‌بیند و نمی‌تواند تاثیری روی جنبشهای ضد رژیم می‌مورد بگذارد و مبارزات آنان را تقویت کند. هرچند در جنبشهای راستی که راه افتاد و همچنان جریان دارند شرکت می‌کند و فعالش می‌شود، مثل جنبش دو خرداد و یا رفاندوم. ناتوانی آن نسل را در رابطه با جنبشهای مردمی مختلف در ایران می‌توان دید. مثلا من یادم هست وقتی که سر کردن روسری را اجباری کردند، خیلی از زنان متعلق به طیفهای مختلف طبقاتی دست به اعتراض زدند. من هم به آن تظاهراتها رفتم ولی متاسفانه اکثر جریانات سیاسی در آن زمان درک درستی از این مسئله نداشتند. هنوز هم ندارند، با اینکه در عرض ۲۵ سال گذشته در ایران شاید میلیونها زن بخاطر بدحجابی در ایران مورد آزار و اذیت قرار گرفته‌اند، یعنی به آنها شلاق زدند و یا به پایشان تیغ کشیدند و غیره، هنوز بعضی از فعالان



سیاسی و یا جریان‌ات سیاسی قادر نیستند به جنبش زنان که در ایران فعال است و یکی از خواسته‌هایش آزادی پوشش است درست برخورد کنند. من چند سال پیش در همین لندن در سخنرانی‌ای سر این مسئله حرف زدم و بعضی از فعالان سیاسی با من مخالفت کردند و گفتند حجاب و روسری مسئله زن ایرانی نیست. اینها درک نمی‌کنند که روسری مظهر آپارتاید جنسی در ایران است. کسی که جنبش زنان در ایران را نمی‌بیند و قادر نیست مسائل این جنبش را درک کند، بالطبع قادر نخواهد بود در رابطه با آن فعالیت داشته باشد و خارج از آن قرار می‌گیرد.

به غیر از جنبشهایی که در جامعه در حال حاضر وجود دارند، می‌توان مبارزه جنبشی و مردمی را در زمینه‌های مختلف دامن زد. منظورم مبارزه‌ای است که در آن مردم زیادی بنابر منافعشان و یا بخاطر انسان دوستی‌شان حاضرند در آنها شرکت کنند، بی‌آنکه کمونیست باشند. مثل مبارزه برای حق تشکل در محیط کار و هزاران مسائل روزمره دیگری که مردم در ایران از آنها رنج می‌برند. این نوع مبارزه، مبارزه‌ای است که هر انسانی متشکل یا منفرد و یا حتی با هر اندیشه‌ای می‌تواند در آن شرکت کند و این نوع مبارزه منجر به تغییر و تحولات اجتماعی می‌شود. نسلی که من به آن تعلق دارم، جدا از اینکه تجربه زندان را داشته باشد یا نداشته باشد با این نوع مبارزه بی‌گانه است. چرا که از سنت دیگری می‌آید که کاری با مردم و جنبشهای مردمی ندارد. آن نسل مبارزه را در ابعاد کوچکش می‌خواهد و مبارزه جنبشی را درک نمی‌کند. اگر هم درگیر مبارزه جنبشی شود دنبال راست می‌افتد و سعی می‌کند یک نفر در بین آن "بالایی‌ها" پیدا کند. این ملای "مترقی" و یا آن بخش از رژیم که در خفا می‌کشد و سر می‌برد برایش جذاب هستند. این بخش از آن نسل مکمل بخش دیگر آن است که به همان اندازه مردم را نمی‌بیند ولی خودش را آلوده راست هم نمی‌کند. هرچند هر دو به یک اندازه روی مبارزات مردمی بی‌تاثیرند. منظورم چپ سنتی است که چه زندان رفته باشد چه نرفته باشد محافل خودشان را دارند و مبارزه و سیاست در بین‌شان مثل یک مذهب می‌ماند. یعنی یک نفر به صرف اینکه به این تئوری و یا آن تز ایمان داشته باشد انقلابی است و می‌تواند عضو محفل‌شان باشد و به محض تغییر نظر دشمن می‌شود. مبارزه از نظر آنها فرقه‌ای است نه عملی که منجر به تغییر در جامعه و بهبود وضعیت زندگی مردم شود! ملاک آنها با دیگران نه پراتیک‌شان بلکه ایمانشان است.

۲- نسل قبلی شرایط اجتماعی‌اش را از دست داده است. در ایران جامعه تغییر کرده است، نسلی متفاوت در مقابل جمهوری اسلامی قد برافراشته که فرهنگ و سنتهای نسل قبلی را قبول ندارد. منظورم همان سنتهایی است که علیرغم از بین رفتن گروهها، افراد بازمانده همچنان آنها را حمل می‌کنند. آن جریان‌ات منقرض شدند، نسل جدید به آن اندیشه‌ها و فرهنگها احترامی نمی‌گذارد و نسل قبلی نیز برخورد این جوانان را درک نمی‌کند و برایش بیگانه و

بخشا مبتذل است! جامعه و صفهای مبارزاتی نسبت به گذشته به شدت تغییر کرده‌اند، تغییری که برای نسل قبلی قابل درک نیست و قادر نیست خودش را با آن منطبق کند. مثلاً ناسیونالیسم کهنه ضدامپریالیسم بود ولی ناسیونالیسم امروزی همدست امپریالیسم است. چپ سابق ارزشهای مذهبی داشت که آنرا می‌شد و می‌شود در زندگیش دید. چپ امروز به شدت ضدمذهبی است. مصدق قهرمان چپ دیروز بود، چپ امروز جهان‌گراست. چپ دیروز شهادت‌طلب بود، چپ امروز خواهان بهترین امکانات دنیای موجود برای انسانهاست. چپ دیروز یا با مطالعه بیگانه بود و یا نهایتاً نشریه سازمانی‌اش را می‌خواند، چپ امروز سرش را از میان انبوهی از کتابهایی که خوانده در آورده است. چپ دیروز متواضع بود، چپ امروز مدعی است. برای چپ دیروز مبارزه و زندگی از هم بیگانه بودند، برای چپ امروز مبارزه و زندگی به هم تنیده‌اند. مبارزه برای چپ دیروز ایمانی بود که زندگی خود فرد را هم متحول نمی‌کرد، چه رسد به آنکه بخواهد نیرویی را و یا قانونی را در جامعه جابجا کند. برای چپ دیروز، آزادی شعاری بیرون از خانه بود. چپ امروز آزادی را از خانه‌اش شروع می‌کند و خودش آزاده است.

۳- یکی از دلایل دیگری که چپ دیروز یا کنار نشست و نظاره‌گر شد و یا فعال جنبش راست شد، ریشه در ابزار مبارزاتی دارد که جلوی چشمانش بارها و بارها از هم پاشید و یا تحلیل رفت ولی دگرگون و متحول نشد. تشکیلاتها، یا بهتر است بگویم حتی پیشروترین نیروهای جنبش همان الگوی تشکیلاتی و سازمانی سابق و سنتی را دارند. من فکر می‌کنم این نوع تشکیلات سنتی دیگر پاسخگو نیست. دورانی که آدمها دوست داشتند یک نفر برایشان تصمیم بگیرد و بجایشان حرف بزند تمام شده است. دورانی که یک نفر می‌بایست در مورد همه چیز بداند و راهها را او تعیین کند و تعدادی عمل کنند، به پایان رسیده است! فکر می‌کنم خیلی‌ها که خود را کمونیست می‌دانند آزادی و برابری را همین امروز می‌خواهند. یعنی دوست دارند آنرا همین امروز در زندگی شخصی و روابط سیاسی‌شان داشته باشند. درست است که تشکیلات به شکل سنتی آن نقد نشده و الگوی جدیدی ارائه نشده ولی این دلیل نمی‌شود که بحرانی را که در دل این نوع تشکل است نبینیم. آن نوع تشکیلات ضد خودش را در خودش می‌پروراند. هر از چند گاهی که تشکیلاتی دو تکه می‌شود، اختلافات را تئوریک و سیاسی ارزیابی می‌شوند در صورتیکه اشکال به نوع تشکیلات و تشکیلات‌داری برمی‌گردد، و یا لاف‌ها آن هم یکی از مسائل از هم پاشیدگی‌هاست. منظورم همان نوع هرمی سازماندهی است که از بالا صورت می‌گیرد. فکر می‌کنم ما می‌توانیم و باید شکل دیگری از تشکیلات ارائه دهیم. ما می‌توانیم همان نظمی را که مدعی هستیم بعد از انقلاب سوسیالیستی در جامعه حاکم خواهیم کرد یعنی حکومت شورائی را در تشکیلات امروزمان نیز پیاده کنیم. واقعا چه چیزی مانع از آن است که ما نتوانیم امروز در خانه‌مان و در روابط شخصی‌مان رابطه‌ای برابر داشته باشیم؟ چه چیزی باعث می‌شود که امروز در روابط

سیاسی‌مان و در تشکیلاتی که کار می‌کنیم با هم برابر نباشیم؟ کم نیستند "کمونیست‌هایی" که در رابطه شخصی‌شان هیچ فرقی با فئودالها و یا بوارژواها ندارند. با این مسئله در اینجا کار ندارم. ولی در رابطه با تشکیلات سیاسی که وعده سوسیالیسم را می‌دهد نمی‌توانم کار نداشته باشم. چرا که فکر می‌کنم چگونگی اداره آن با اهدافش متناقض است و این یکی از دلایلی است که خیلی از انسان‌هایی که امید سوسیالیسم را در دل می‌پروراند، به آن نمی‌پیوندند. یکی از مشخصات آن تشکل سنتی این است که دید انتقادی را در افراد می‌کشد و قدرت تجزیه و تحلیل را از آنها می‌گیرد و یک عینک ایمانی به چشمشان می‌زند. عینکی که یک مرکز دارد و آن هم تشکیلات آن فرد است و باعث می‌شود که فرد دنیا را از محور تشکل خود بنگرد و دوست و دشمن بنا بر آن تعیین شوند و ... البته من این مشکل چپ در رابطه با تشکل را مختص ایران نمی‌بینم. و فکر می‌کنم یکی از دلایلی که کلا کمونیسم سالهاست که در دنیا درجا می‌زند و قادر نیست روی پاهایش بایستد همین مشکل است. اینکه از ابزارها و داده‌های موجود در جامعه سرمایه‌داری استفاده می‌کند و قادر نیست الگوهای تشکیلاتی خودش را عرضه کند. یکی از دلایلی که بخش زیادی از چپ (بخصوص نسل جوان آن) در کشورهای مختلف به جنبش‌های ضدکاپیتالیسم پیوسته ولی فعالیت تشکیلاتی به شکل سابق ندارند باید همین مسئله باشد. اینکه تشکل به شکل سابقش با بن‌بست روبرو شده است و باید راه‌حل دیگری پیدا کرد. و شاید درست‌ترین راه‌حل همان سیستم شورائی باشد که بتوان آنرا الگوی روابط و سازماندهی تشکیلاتی قرار داد.

۲- بیست و پنج سال فشار مداوم از طرف رژیم بخشی از نسل قبلی را دچار بحران روانی شدیدی کرده است. چند سال فشار مداوم خشمی را در آنها کاشته است که همچنان در آنها شعله‌ور است. این خشم در جامعه ایران و حتی در خارج از ایران نسبت به رژیم بروز داده نشد. این خشم بظاهر خاموش همچون شعله‌ای پنهان در حال سوزاندن انسان‌هایی از درون است. این خشم منجر به تغییراتی در آنها شده است. این طیف ناخودآگاه تاثیرات روزه‌خوانی‌های رژیم علیه مبارزه و مبارزین و سیاست و جریان‌های سیاسی را همچنان حمل می‌کند. ضعف‌های شخصیت‌های سیاسی را که رژیم در بوق و کرنا می‌کرد و آن مصاحبه‌های تلویزیونی همچنان در گوشش زنگ می‌زنند. ضعفها و اشتباهات جریان‌های سیاسی که بخشا خود دیدند و رژیم هم تا توانست آنها تبلیغ کرد همچنان ذهنیت این طیف را تحت‌الشعاع قرار داده است. شاید بتوان گفت این طیف تابلویی از آرمان‌هایی است که شلاق خورد، آرمان‌هایی به دار کشیده شدند تا این طیف به وجود بیاید. این طیف شاید بیشترین نماد سرکوب جمهوری اسلامی را حمل می‌کند. بخشی از این طیف احساس می‌کند که شکست خورده است. آنها شکست خوردند ولی هرگز نفهمیدند که دلیل شکستشان چه بود. و حالا از هرآنچه که منجر به این شکست شد بیزارند. هم از جمهوری اسلامی و هم از مبارزه و

مبارزین و سیاست و جریان‌ات سیاسی، از همه چیز بیزارند. چرا که شروع این پروسه که به شکست آنها منجر شد، در غلطیدن آنها به جریان مبارزه، آشنایی‌شان با مبارزین و عضویت در جریانی سیاسی بود. پس از هر چیزی که آنها را از روند زندگی‌شان جدا کرد بیزارند. به همان اندازه که از جمهوری اسلامی بیزارند از جریان‌ات سیاسی نیز بیزارند. آن بخش از این طیف که در زندان بودند شاید بیشترین ضربه را خوردند چرا که آزادی از زندان به معنای آزادی‌شان نبود. آنها در حالی پا به جامعه گذاشتند که زندانی خشم و کینه‌ای بودند که طی سالها همچون شبکه‌ای از تارهای عنکبوتی ذهن و وجودشان را در بر گرفته بود. شبکه‌ای از تارهای در هم انباشته‌ای که شاید تنها یک تحول اجتماعی بتواند آنها بدرد و زندانی‌اش را نجات دهد! این انسانها با خشمی که در آنها غلیان می‌کند پا به جامعه‌ای گذاشته‌اند که هیچ درکی از زندان و تاثیرات آن ندارد. بعد از سالها محرومیت از نیازهای اولیه انسانی وارد جامعه‌ای شدند که تلاشی برای جبران گذشته این انسانها نمی‌کند و محرومیتها همچنان ادامه پیدا می‌کند. این خشم نه تنها تقلیل پیدا نمی‌کند بلکه بیشتر هم می‌شود. این طیف شامل بخشی از کسانی می‌شود که عمدتاً در دوره اول انقلاب به خاطر شرایط اجتماعی و سیاسی جذب جریان‌ات سیاسی شدند و با جو سرکوب و اختناق نسبت به همه چیز و همه کس بدبین شدند. این طیف از بخشهای زیادی تشکیل می‌شود ولی عمدتاً شامل آنهایی است که شکست خوردند و فکر می‌کنند سالهایی از زندگی‌شان را بیهوده از دست دادند و از زندگی عقب ماندند. تنفر آنها از مبارزه و مبارزین آنها را از نظر سیاسی در سمت راست راستین گرایش‌ات سیاسی قرار می‌دهد .

۵- در اینجا باید به طیفی از زندانیان سابق اشاره کنم که دوست دارند فعالیت سیاسی داشته باشند ولی به دلیل برخوردهای ناهنجاری که از طرف چپ سنتی به آنها می‌شود، ترجیح می‌دهند که فعالیتی نکنند و در واقع در جمعیت پنهان می‌شوند. اینها کسانی هستند که هنوز از تفکر چپ سنتی به طور کامل کنده نشده‌اند. هرچند آنها قبول ندارند و به آن نقد دارند ولی به دلیل عدم وجود شرایط اجتماعی متحول و رشد دهنده روش برخورد دیگری را انتخاب نکرده‌اند. و یا مبارزه‌ای را شروع نکرده‌اند که در عمل از سنتهای آن چپ سنتی فاصله بگیرند و برایشان مهم است که ترور شخصیت نشوند. اینها با آنکه با تمام وجود از بسیاری از تفکرات چپ سنتی بیزارند ولی چون عملاً با آن مرزبندی نکرده‌اند، هسته‌ای از آن را در خود حمل می‌کنند. و این هسته همان ترسشان از ترور شخصیت یعنی این سلاح بورژوازی دست چپ سنتی است. آنها می‌دانند که اگر مبارزه‌ای را شروع کنند، چه‌ای سنتی برایشان پرونده سازی می‌کنند و زندگی خصوصی و شخصی‌شان را و کلاً اینکه در زندان چند ساعت می‌خوابیدند و یا چه کرده‌اند را در اختیار دنیا قرار می‌دهند. بخصوص حالا که اطلاعات را می‌توان با هر اسمی به اینترنت داد و سایتهای بی‌پرنسیبی نیز وجود دارند که هر نوشته آشغالی را چاپ می‌کنند. من با بعضی از افراد طیف فوق برخورد داشته‌ام. از خاطرات زندان‌شان گفتند. خاطراتی که پر از تجربه و درس بود. گفتم چرا نمی‌نویسید؟ گفتند: اگر بنویسیم علیه‌مان می‌نویسند. نه علیه نوشته و نظرم، بلکه علیه شخصمان می‌نویسند. یعنی ترور شخصیت‌مان می‌کنند. گفتم اینها با مرتد قلمداد کردن شما و یا ترور شخصیت

می‌خواهند جلوی مبارزه شما را هم بگیرند. چه اهمیتی دارد که بنویسند. تازه چه می‌خواهند بنویسند؟ چند تای آنها گفتند: ما سال ۶۷ اعدام نشدیم و این برای آنها به معنای این است که مبارز نبودیم وگرنه کوتاه نمی‌آمدیم و زنده نمی‌ماندیم. متأسفانه طیفی از زندانیان سابق هنوز مرعوب برخوردهای ضدانسانی این محافل و سکت‌های مرتجع‌ی هستند که به خودشان می‌گویند چپ! کار این سکت‌های عقب افتاده عین همان چیزی است که رژیم جمهوری اسلامی می‌خواهد. جمهوری اسلامی در زندان توسط شکنجه بخشی از انسان‌های شریف را در هم شکست، این سکت‌های مرتجع نیز کار رژیم را در خارج از زندان ادامه می‌دهند و با ابزار دیگری سراغ شکنجه انسان‌ها و درهم شکستن‌شان می‌روند. در این راه از هر وسیله غیرانسانی نیز استفاده می‌کنند. من همینجا از افراد آن طیف از زندانیان سابق که حرفی برای گفتن دارند و آرزو دارند که می‌توانستند بدون دغدغه و فشار دیگران تجربیاتشان را به نسل جوان منتقل کنند، می‌خواهم که خود را از این قید و بندهای پوسیده آزاد کنند. اینکه به این برخوردهای ترور شخصیت اهمیت ندهند و کاری را که درست می‌دانند انجام دهند. واقعیت این است که مبارزه با رژیمی که بیشترین ضربه را به شما زده است بهترین راه درمان دردهای جسمی و روحی‌تان خواهد بود. بعلاوه اینکه ترور شخصیت همیشه بوده است و تا زمانی که مبارزه برای یک جامعه درخور انسان وجود دارد، ترور شخصیت نیز علیه مبارزان وجود خواهد داشت .